

فهرست ۴۷ رساله مندرجه در این کتاب

در این فهرست  
۱۳۲۸



۸۸ - ۴  
کتابخانه مجلس شورای ملی

بازدید شد  
۱۳۸۲

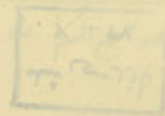
۶۵۹۴-ین

کتابخانه مجلس شورای ملی		
کتاب: مجموعه مصحح النعمانی		
مؤلف:	موضوع:	شماره ثبت کتاب:
۵۱۸۰	سوره قصه	۴۶۹۲۴

فهرست شده  
۵۱۸۰

# فهرست ۴۷ رساله مندرجه در این کتاب

شماره صفحه	نام رساله	شماره صفحه	نام رساله
۲۹۱	رساله ترجمه تالیف ؟	۲۵	۱ رساله اوصاف الدشرف خواجه نصیر الدین طوسی
۲۹۵	رساله اسان القلوب ؟	۲۶	۲۲ رساله آغاز و انجام
۳۱۳	رساله تراجمه بر طبری	۲۷	۳۹ رساله تضاد و قدر
۳۱۹	رساله تخریجیه مکرر در دوله سنانی	۲۸	۵۱ رساله در بیان صبح کاذب
۳۲۳	رساله تراجمه تالیف ؟	۲۹	۵۲ رساله در بیان مقولات فخریه
۳۲۸	رساله تخریجیه تالیف ؟	۳۰	۶۷ رساله در حقیقت کیفیت سلسله بحوث تالیف شیخ زکریا ربی
۳۳۱	رساله تصحیح حکیم بر سنی	۳۱	۷۵ رساله فی حال النبوه
۳۳۱	رساله فی النبوه و الولایه تالیف ؟	۳۲	۷۹ رساله شیخ العارف نجم الدین کبری قدس سره
۳۳۷	رساله جام جهان نادر ترجمه تالیف ؟	۳۳	۸۳ رساله در بیان شناخت شیخ اشراق
۳۵۵	رساله جام گیتی تالیف تاجی بر حصین مجیدی	۳۴	۹۵ رساله در کسب العشق شیخ شهاب الدین سهروردی
۳۵۵	من تصفات بر صدر الدین محمد بن مرغیانی	۳۵	۱۰۳ رساله حق الیقین صیبری
۳۷۱	رساله جبر و قاهره در غیره مکرر در صحنه	۳۶	۱۱۹ رساله عرض نامه امام افضل الدین کاشانی
۳۷۱	رساله ترجمه تالیف لاجل الدین محمد روانی	۳۷	۱۷۱ رساله در ارجح الحال
۳۰۷	رساله در احوال نامه	۳۸	۱۹۳ رساله انشا نامه
۳۱۳	رساله تمکین در عارفی فی حوزة الحروف تالیف ایضا	۳۹	۲۰۵ رساله ساز و پیرایه شاکان پیرایه
۳۲۵	رساله در جماعه غزالی	۴۰	۲۱۹ رساله جاب و دین نامه
۳۳۵	رساله در ویشیه در سید علی مدینه	۴۱	۲۵۱ رساله در بیان روح انسان
۳۳۵	رساله ذکریه	۴۲	۲۵۹ رساله سادی بر جودات
۳۵۵	رساله ده قاعده	۴۳	۲۶۵ رساله گفتار برای شناختن حقا
۳۵۹	رساله ترجمه العقاید محمد حسن کاشانی	۴۴	۲۶۸ من نکاتیه
۳۷۹	رساله در اجابت علیه بر سر الدین محمد سیدی	۴۵	۲۷۱ من افلاک
۳۹۹	رساله در علم برستی	۴۶	۲۷۷ رساله وجودیه تالیف در سید شریف گرگانی
۵۰۹	رساله صیغیه	۴۷	۲۸۱ رساله رسکنده
۵۰۷	رساله صیغیه	۴۸	۲۹۰ رساله در سلسله موقوفه





فرستادنی  
لله

۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

۱۹ ر. ۱۰۰  
 ۲۰ ر. ۱۰۰  
 ۲۱ ر. ۱۰۰  
 ۲۲ ر. ۱۰۰  
 ۲۳ ر. ۱۰۰  
 ۲۴ ر. ۱۰۰  
 ۲۵ ر. ۱۰۰  
 ۲۶ ر. ۱۰۰  
 ۲۷ ر. ۱۰۰  
 ۲۸ ر. ۱۰۰  
 ۲۹ ر. ۱۰۰  
 ۳۰ ر. ۱۰۰  
 ۳۱ ر. ۱۰۰  
 ۳۲ ر. ۱۰۰  
 ۳۳ ر. ۱۰۰  
 ۳۴ ر. ۱۰۰  
 ۳۵ ر. ۱۰۰  
 ۳۶ ر. ۱۰۰  
 ۳۷ ر. ۱۰۰  
 ۳۸ ر. ۱۰۰  
 ۳۹ ر. ۱۰۰  
 ۴۰ ر. ۱۰۰  
 ۴۱ ر. ۱۰۰  
 ۴۲ ر. ۱۰۰  
 ۴۳ ر. ۱۰۰  
 ۴۴ ر. ۱۰۰  
 ۴۵ ر. ۱۰۰  
 ۴۶ ر. ۱۰۰  
 ۴۷ ر. ۱۰۰  
 ۴۸ ر. ۱۰۰  
 ۴۹ ر. ۱۰۰  
 ۵۰ ر. ۱۰۰  
 ۵۱ ر. ۱۰۰  
 ۵۲ ر. ۱۰۰  
 ۵۳ ر. ۱۰۰  
 ۵۴ ر. ۱۰۰  
 ۵۵ ر. ۱۰۰  
 ۵۶ ر. ۱۰۰  
 ۵۷ ر. ۱۰۰  
 ۵۸ ر. ۱۰۰  
 ۵۹ ر. ۱۰۰  
 ۶۰ ر. ۱۰۰  
 ۶۱ ر. ۱۰۰  
 ۶۲ ر. ۱۰۰  
 ۶۳ ر. ۱۰۰  
 ۶۴ ر. ۱۰۰  
 ۶۵ ر. ۱۰۰  
 ۶۶ ر. ۱۰۰  
 ۶۷ ر. ۱۰۰  
 ۶۸ ر. ۱۰۰  
 ۶۹ ر. ۱۰۰  
 ۷۰ ر. ۱۰۰  
 ۷۱ ر. ۱۰۰  
 ۷۲ ر. ۱۰۰  
 ۷۳ ر. ۱۰۰  
 ۷۴ ر. ۱۰۰  
 ۷۵ ر. ۱۰۰  
 ۷۶ ر. ۱۰۰  
 ۷۷ ر. ۱۰۰  
 ۷۸ ر. ۱۰۰  
 ۷۹ ر. ۱۰۰  
 ۸۰ ر. ۱۰۰  
 ۸۱ ر. ۱۰۰  
 ۸۲ ر. ۱۰۰  
 ۸۳ ر. ۱۰۰  
 ۸۴ ر. ۱۰۰  
 ۸۵ ر. ۱۰۰  
 ۸۶ ر. ۱۰۰  
 ۸۷ ر. ۱۰۰  
 ۸۸ ر. ۱۰۰  
 ۸۹ ر. ۱۰۰  
 ۹۰ ر. ۱۰۰  
 ۹۱ ر. ۱۰۰  
 ۹۲ ر. ۱۰۰  
 ۹۳ ر. ۱۰۰  
 ۹۴ ر. ۱۰۰  
 ۹۵ ر. ۱۰۰  
 ۹۶ ر. ۱۰۰  
 ۹۷ ر. ۱۰۰  
 ۹۸ ر. ۱۰۰  
 ۹۹ ر. ۱۰۰  
 ۱۰۰ ر. ۱۰۰







































بناشد

در وجهی

آن ترا نشسته است و او را بر سر پندارند و چون او را که با آن تو هست بود آن را از نقصان بکمال  
 توان رسیدن به اتم و مصلحت و به او نشسته بود و به آنکه که از پیش از او بود و به او نشسته  
 و از تقدیر اراده او بر روی خود کس بر او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته  
 ساخت خدای تعالی از او را که از او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته  
 من خست لا یجیب و یکل نه چنان بود که دست از همه کار باز دارد و گوید خدا که اسم بر زبان  
 که بود آنکه او را نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته  
 و اسباب واقع شود قدرت ارادت خدای تعالی که در آن خیر و در آن خیر و در آن خیر و در آن خیر و در آن خیر  
 مخصوص شد به آن خیر و در آن خیر و در آن خیر و در آن خیر و در آن خیر و در آن خیر و در آن خیر  
 ایضا بعضی از ایشان که در آن امور را که از او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته  
 وجود آنست که در آن امور را که از او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته  
 من و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته  
 چنان که به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته  
 و لا تقویض لیکن امر این چنین است که در آن امور را که از او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته  
 که در آن امور را که از او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته  
 و دیگر نسبت آلات متحرکه و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته  
 و غیر اینها که به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته  
 را که به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته  
 مانند خود را به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته  
 باشد از غیر او و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته  
 باشد و این که به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته  
**مضی دوم** در رضا قال لا یکن له تا هو اعلى ما فاکبر و لا تقویض لیسما انتم  
 و فی شرف است و آن نمره محبت و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته  
 عمل الهی بر او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته

مرکز نه کمال و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته  
 نه به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته  
 بر او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته  
 که به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته  
 کان و از او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته  
 اگر از او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته  
 گفته اند و دل نباید که جو خط و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته  
 کرده اند و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته  
 پس هر چه او را باید که به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته  
 چنان که به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته  
 و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته  
 نسبت باشد به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته  
 خوانده اند و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته  
 بنزد خدای تعالی که به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته  
 آن امر را که به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته  
 و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته  
 لا تقویض حتی یحکون فیما سجدت لهم و لا یحکون فی انفسهم حجرات  
 قضیت و سئلوا استلما انتم یا بنی اسرائیل و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته  
 بنموده است که به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته  
 است که به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته  
 قطع نموده و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته  
 طبع خود را و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته  
 فی انفسهم حجرات قضیت و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته و به او نشسته



محققان که نظر حقیر را در خود از حد مضاعف اند و نه حد علم در هر دو مورد از این حقیر مرسته باشد  
تا اورا می شنید یعنی مرضی عنه و او مدعی شد و حقیر این را بنام اعیان استیلا که توحید است یعنی **فصل**  
در توحید قال الله لا اله الا الله الخ توحید است یعنی یکی را دانستن و توحید است  
باشد در ایمان که مبدء معرفت بود یعنی تصدیق بیک خداست ایما الله الله واحد  
معنی دوم کمال معرفت باشد که بعد از اقیان حاصل شود و ایمان بود که هرگاه که مؤمن را این باشد که  
در وجود خدای تعالی و فضل او نیست و محض او را وجودی ندارد و نیست پس نظر از کثرت بریده کند و همه  
یکی را نداند و یکی بنده پس رای می کرده باشد در خود و از مرتبه و حد لا شریک لله فی  
الالهیة بان مرتبه رسیده باشد که وحده لا شریک فی الوجود و درین مرتبه با سبوی است و محاسب  
او نبود و نظر غیر الله شریک مطلق می شود و بزرگان حال به الحق و محبت و وجهی للذی نظر  
السماوات و الارض خیفاً مسلماً و ما انا من المشركين **فصل**  
قال ولا تدع مع الله الها الاخر لا اله الا هو توحید می کردن و اتحاد می شدن باشد  
اتحاد و لا تخجل مع الله الها الاخر و توحید و لا تدع مع الله الها الاخر باشد  
در توحید شریک تعریف است که در اتحاد نیست پس هرگاه که بکافی مطلق در محصور را نماند و با هیچ وجه  
او انقضات نماید با اتحاد رسیده باشد و اتحاد نه است که جماعت ظاهر نظر آن توهم کنند که مراد از اتحاد  
یکی شدن نبوده با خدای تعالی باشد معالی عن ذلك علواً کبیراً بل از آن که هر دو را  
مبدء تکلف است که بید هر چه خواست از دست پس می باشد بل تنها که چون نبوده بکافی او قایل باشد  
غیر از نه مبدء نبوده و دیده پیش می شود و دعای حسین مضمون صراح معنی و مبدء انی ساری  
فارع بفضلک انی من المبین منجاست است اما نیست او از میان بر خیزد و تا از حد انا  
من اهووی و من اهوای انا در مقام معلوم شود که کس گفت انا الحق و کس گفت کس  
ما انظلم شانی دعوی آیت کرد بل دعوی نفی انبیت خود با ثبات اثبنت غیر خود را  
و هر مظهر **فصل**  
در وحدت قال الله لا اله الا الله الخ توحید است یعنی یکی را دانستن و توحید است  
باشد در ایمان که مبدء معرفت بود یعنی تصدیق بیک خداست ایما الله الله واحد  
معنی دوم کمال معرفت باشد که بعد از اقیان حاصل شود و ایمان بود که هرگاه که مؤمن را این باشد که  
در وجود خدای تعالی و فضل او نیست و محض او را وجودی ندارد و نیست پس نظر از کثرت بریده کند و همه  
یکی را نداند و یکی بنده پس رای می کرده باشد در خود و از مرتبه و حد لا شریک لله فی  
الالهیة بان مرتبه رسیده باشد که وحده لا شریک فی الوجود و درین مرتبه با سبوی است و محاسب  
او نبود و نظر غیر الله شریک مطلق می شود و بزرگان حال به الحق و محبت و وجهی للذی نظر  
السماوات و الارض خیفاً مسلماً و ما انا من المشركين **فصل**  
قال ولا تدع مع الله الها الاخر لا اله الا هو توحید می کردن و اتحاد می شدن باشد  
اتحاد و لا تخجل مع الله الها الاخر و توحید و لا تدع مع الله الها الاخر باشد  
در توحید شریک تعریف است که در اتحاد نیست پس هرگاه که بکافی مطلق در محصور را نماند و با هیچ وجه  
او انقضات نماید با اتحاد رسیده باشد و اتحاد نه است که جماعت ظاهر نظر آن توهم کنند که مراد از اتحاد  
یکی شدن نبوده با خدای تعالی باشد معالی عن ذلك علواً کبیراً بل از آن که هر دو را  
مبدء تکلف است که بید هر چه خواست از دست پس می باشد بل تنها که چون نبوده بکافی او قایل باشد  
غیر از نه مبدء نبوده و دیده پیش می شود و دعای حسین مضمون صراح معنی و مبدء انی ساری  
فارع بفضلک انی من المبین منجاست است اما نیست او از میان بر خیزد و تا از حد انا  
من اهووی و من اهوای انا در مقام معلوم شود که کس گفت انا الحق و کس گفت کس  
ما انظلم شانی دعوی آیت کرد بل دعوی نفی انبیت خود با ثبات اثبنت غیر خود را

شود اذ ابلغ الکلام مع الله فامسکوا **فصل**  
هالك الا وجهه در وحدت است که در مبدء مبدء و مطلق و مطلق نیست  
کل شی هالك الا وجهه اثبات این سخن ایمان است باشد و نفی این سخن هم باشد و نفی  
و اثبات متضاد باشد و در مبدء کثرت ایما نفی و اثبات باشد و نفی نفی و اثبات ثبات هم باشد  
و از این سخن آنست که معارض مطلق با ثبات همچنانکه مبدء از عدم بود کما بعد انا لم یعودون  
و نفی نفی وحدت کثرت کل من علمنا فان و یفنی و خدای ربک ذی الجلال  
و الاکرام فنا این معنی هم باشد هر چه مطلق است و هر چه  
در وجه آمده هر چه مطلق این رسد محقق شود الهیه  
بر جمیع الامر که است ایما خود استیم درین حق  
ایرا استیم و ایما سخن منقطع شود و جای  
دم زدن منت الیلام علی این مع  
الهدی



وایحاطه الهادیه معبره بحکم بهیضه اگر نارس علی موقوف منکر در  
لایزال بودیم تا به روزگار خرم تمام خط بهر نایب کار

۱۱۹۷  
 ۱۲۰۸  
 ۱۲۱۷  
 ۱۲۲۸  
 ۱۲۳۹  
 ۱۲۵۰  
 ۱۲۶۱  
 ۱۲۷۲  
 ۱۲۸۳  
 ۱۲۹۴  
 ۱۳۰۵  
 ۱۳۱۶  
 ۱۳۲۷  
 ۱۳۳۸  
 ۱۳۴۹  
 ۱۳۶۰  
 ۱۳۷۱  
 ۱۳۸۲  
 ۱۳۹۳  
 ۱۴۰۴  
 ۱۴۱۵  
 ۱۴۲۶  
 ۱۴۳۷  
 ۱۴۴۸  
 ۱۴۵۹  
 ۱۴۷۰  
 ۱۴۸۱  
 ۱۴۹۲  
 ۱۵۰۳  
 ۱۵۱۴  
 ۱۵۲۵  
 ۱۵۳۶  
 ۱۵۴۷  
 ۱۵۵۸  
 ۱۵۶۹  
 ۱۵۸۰  
 ۱۵۹۱  
 ۱۶۰۲  
 ۱۶۱۳  
 ۱۶۲۴  
 ۱۶۳۵  
 ۱۶۴۶  
 ۱۶۵۷  
 ۱۶۶۸  
 ۱۶۷۹  
 ۱۶۹۰  
 ۱۷۰۱  
 ۱۷۱۲  
 ۱۷۲۳  
 ۱۷۳۴  
 ۱۷۴۵  
 ۱۷۵۶  
 ۱۷۶۷  
 ۱۷۷۸  
 ۱۷۸۹  
 ۱۸۰۰  
 ۱۸۱۱  
 ۱۸۲۲  
 ۱۸۳۳  
 ۱۸۴۴  
 ۱۸۵۵  
 ۱۸۶۶  
 ۱۸۷۷  
 ۱۸۸۸  
 ۱۸۹۹  
 ۱۹۱۰  
 ۱۹۲۱  
 ۱۹۳۲  
 ۱۹۴۳  
 ۱۹۵۴  
 ۱۹۶۵  
 ۱۹۷۶  
 ۱۹۸۷  
 ۱۹۹۸  
 ۲۰۰۹  
 ۲۰۲۰  
 ۲۰۳۱  
 ۲۰۴۲  
 ۲۰۵۳  
 ۲۰۶۴  
 ۲۰۷۵  
 ۲۰۸۶  
 ۲۰۹۷  
 ۲۱۰۸  
 ۲۱۱۹  
 ۲۱۳۰  
 ۲۱۴۱  
 ۲۱۵۲  
 ۲۱۶۳  
 ۲۱۷۴  
 ۲۱۸۵  
 ۲۱۹۶  
 ۲۲۰۷  
 ۲۲۱۸  
 ۲۲۲۹  
 ۲۲۴۰  
 ۲۲۵۱  
 ۲۲۶۲  
 ۲۲۷۳  
 ۲۲۸۴  
 ۲۲۹۵  
 ۲۳۰۶  
 ۲۳۱۷  
 ۲۳۲۸  
 ۲۳۳۹  
 ۲۳۵۰  
 ۲۳۶۱  
 ۲۳۷۲  
 ۲۳۸۳  
 ۲۳۹۴  
 ۲۴۰۵  
 ۲۴۱۶  
 ۲۴۲۷  
 ۲۴۳۸  
 ۲۴۴۹  
 ۲۴۶۰  
 ۲۴۷۱  
 ۲۴۸۲  
 ۲۴۹۳  
 ۲۵۰۴  
 ۲۵۱۵  
 ۲۵۲۶  
 ۲۵۳۷  
 ۲۵۴۸  
 ۲۵۵۹  
 ۲۵۷۰  
 ۲۵۸۱  
 ۲۵۹۲  
 ۲۶۰۳  
 ۲۶۱۴  
 ۲۶۲۵  
 ۲۶۳۶  
 ۲۶۴۷  
 ۲۶۵۸  
 ۲۶۶۹  
 ۲۶۸۰  
 ۲۶۹۱  
 ۲۷۰۲  
 ۲۷۱۳  
 ۲۷۲۴  
 ۲۷۳۵  
 ۲۷۴۶  
 ۲۷۵۷  
 ۲۷۶۸  
 ۲۷۷۹  
 ۲۷۹۰  
 ۲۸۰۱  
 ۲۸۱۲  
 ۲۸۲۳  
 ۲۸۳۴  
 ۲۸۴۵  
 ۲۸۵۶  
 ۲۸۶۷  
 ۲۸۷۸  
 ۲۸۸۹  
 ۲۹۰۰  
 ۲۹۱۱  
 ۲۹۲۲  
 ۲۹۳۳  
 ۲۹۴۴  
 ۲۹۵۵  
 ۲۹۶۶  
 ۲۹۷۷  
 ۲۹۸۸  
 ۲۹۹۹  
 ۳۰۱۰  
 ۳۰۲۱  
 ۳۰۳۲  
 ۳۰۴۳  
 ۳۰۵۴  
 ۳۰۶۵  
 ۳۰۷۶  
 ۳۰۸۷  
 ۳۰۹۸  
 ۳۱۰۹  
 ۳۱۲۰  
 ۳۱۳۱  
 ۳۱۴۲  
 ۳۱۵۳  
 ۳۱۶۴  
 ۳۱۷۵  
 ۳۱۸۶  
 ۳۱۹۷  
 ۳۲۰۸  
 ۳۲۱۹  
 ۳۲۳۰  
 ۳۲۴۱  
 ۳۲۵۲  
 ۳۲۶۳  
 ۳۲۷۴  
 ۳۲۸۵  
 ۳۲۹۶  
 ۳۳۰۷  
 ۳۳۱۸  
 ۳۳۲۹  
 ۳۳۴۰  
 ۳۳۵۱  
 ۳۳۶۲  
 ۳۳۷۳  
 ۳۳۸۴  
 ۳۳۹۵  
 ۳۴۰۶  
 ۳۴۱۷  
 ۳۴۲۸  
 ۳۴۳۹  
 ۳۴۵۰  
 ۳۴۶۱  
 ۳۴۷۲  
 ۳۴۸۳  
 ۳۴۹۴  
 ۳۵۰۵  
 ۳۵۱۶  
 ۳۵۲۷  
 ۳۵۳۸  
 ۳۵۴۹  
 ۳۵۶۰  
 ۳۵۷۱  
 ۳۵۸۲  
 ۳۵۹۳  
 ۳۶۰۴  
 ۳۶۱۵  
 ۳۶۲۶  
 ۳۶۳۷  
 ۳۶۴۸  
 ۳۶۵۹  
 ۳۶۷۰  
 ۳۶۸۱  
 ۳۶۹۲  
 ۳۷۰۳  
 ۳۷۱۴  
 ۳۷۲۵  
 ۳۷۳۶  
 ۳۷۴۷  
 ۳۷۵۸  
 ۳۷۶۹  
 ۳۷۸۰  
 ۳۷۹۱  
 ۳۸۰۲  
 ۳۸۱۳  
 ۳۸۲۴  
 ۳۸۳۵  
 ۳۸۴۶  
 ۳۸۵۷  
 ۳۸۶۸  
 ۳۸۷۹  
 ۳۸۹۰  
 ۳۹۰۱  
 ۳۹۱۲  
 ۳۹۲۳  
 ۳۹۳۴  
 ۳۹۴۵  
 ۳۹۵۶  
 ۳۹۶۷  
 ۳۹۷۸  
 ۳۹۸۹  
 ۴۰۰۰  
 ۴۰۱۱  
 ۴۰۲۲  
 ۴۰۳۳  
 ۴۰۴۴  
 ۴۰۵۵  
 ۴۰۶۶  
 ۴۰۷۷  
 ۴۰۸۸  
 ۴۰۹۹  
 ۴۱۱۰  
 ۴۱۲۱  
 ۴۱۳۲  
 ۴۱۴۳  
 ۴۱۵۴  
 ۴۱۶۵  
 ۴۱۷۶  
 ۴۱۸۷  
 ۴۱۹۸  
 ۴۲۰۹  
 ۴۲۱۰  
 ۴۲۲۱  
 ۴۲۳۲  
 ۴۲۴۳  
 ۴۲۵۴  
 ۴۲۶۵  
 ۴۲۷۶  
 ۴۲۸۷  
 ۴۲۹۸  
 ۴۳۰۹  
 ۴۳۱۰  
 ۴۳۲۱  
 ۴۳۳۲  
 ۴۳۴۳  
 ۴۳۵۴  
 ۴۳۶۵  
 ۴۳۷۶  
 ۴۳۸۷  
 ۴۳۹۸  
 ۴۴۰۹  
 ۴۴۱۰  
 ۴۴۲۱  
 ۴۴۳۲  
 ۴۴۴۳  
 ۴۴۵۴  
 ۴۴۶۵  
 ۴۴۷۶  
 ۴۴۸۷  
 ۴۴۹۸  
 ۴۵۰۹  
 ۴۵۱۰  
 ۴۵۲۱  
 ۴۵۳۲  
 ۴۵۴۳  
 ۴۵۵۴  
 ۴۵۶۵  
 ۴۵۷۶  
 ۴۵۸۷  
 ۴۵۹۸  
 ۴۶۰۹

[illegible][illegible]

























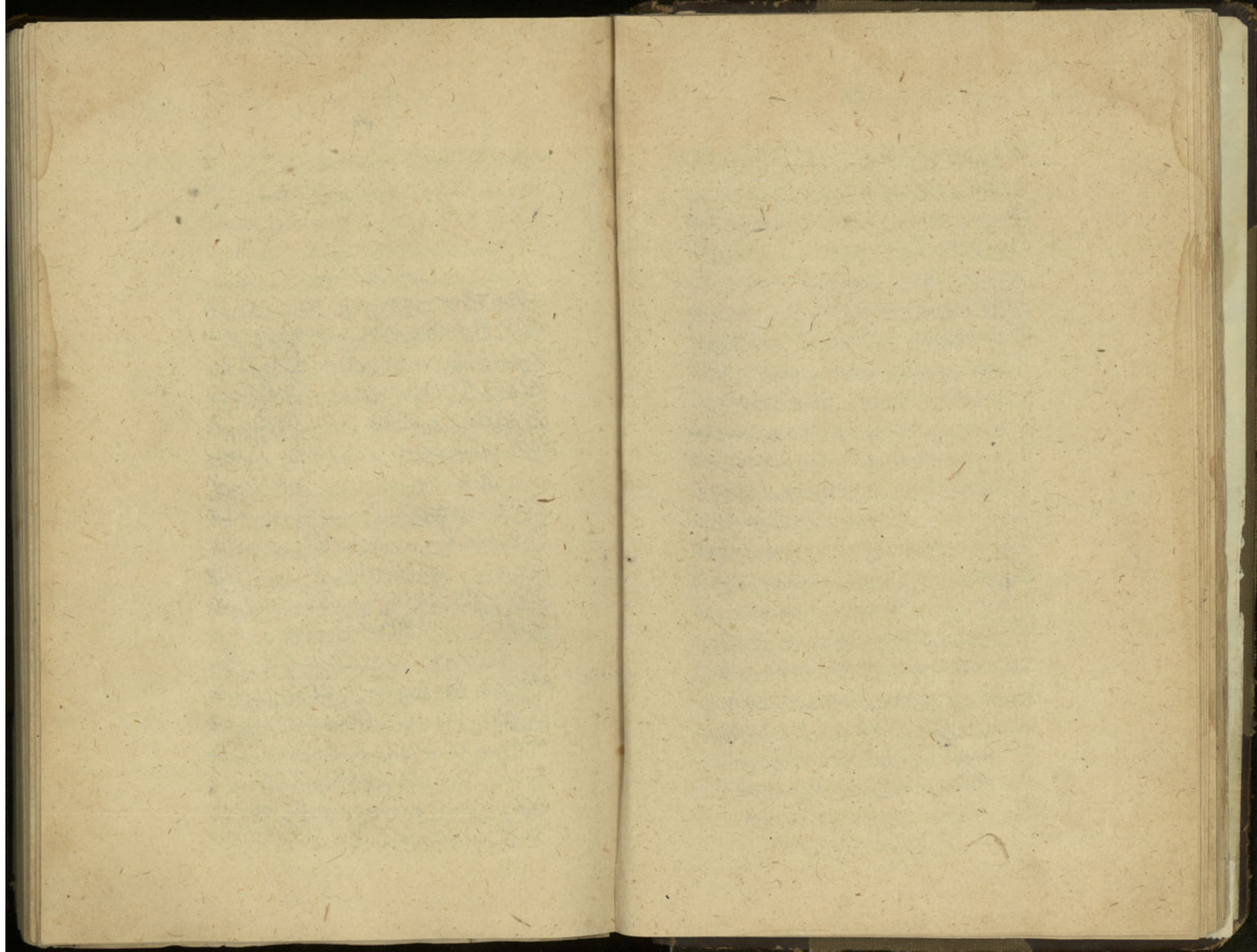
































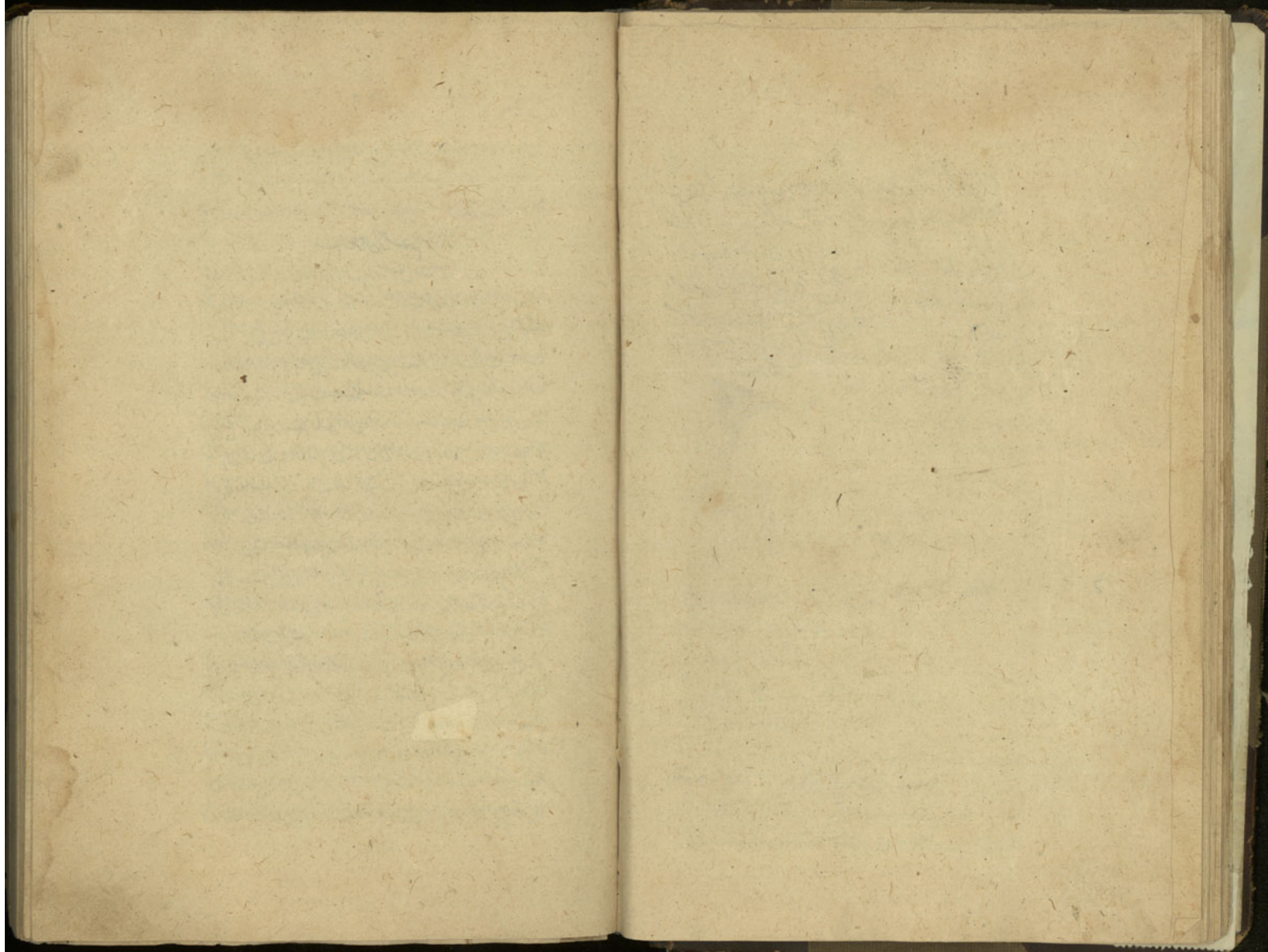






















































روح عقیده در آن سید نفیسه عالم معادن از آنجا در برکت و از انوار معادن باقی نماند هر چه در  
عوز زیادت می شد صفای نیز باقی سید باقی رسیده آن چه هر لغوه و زور و باقی بود لاجرم باقی نماند  
از روی عقیده زیادت از آن بود که در آن عالم معادن و هر چه در آن بود که در روی معادن نماند  
و در جبهه اول سید بود و در آنجا نماند و چون آنست و از این است بر آنکه بود و دیگر باره از آنجا نماند  
بعد از آنکه صفای از عود یافته بود آن نفس ظاهر که در آن روح نفس میسر بود و از آن نباتات و حیوانات  
باقی نماند و باقی عالم که روح میسر شده بود و در آنجا نماند و در آنجا نماند و در آنجا نماند  
چنانچه معلوم است خفته ها که در آنجا نماند و در آنجا نماند و در آنجا نماند و در آنجا نماند  
زیادت عود صفای زیادت می شود آن نفس می برکت ظاهر می شود روح محاسب برسد آید و در آنجا نماند  
ماهی بود که در آنجا نماند و در آنجا نماند و در آنجا نماند و در آنجا نماند  
بکسی نماند و از آن سید از آنجا نماند و در آنجا نماند و در آنجا نماند و در آنجا نماند  
می شود باقی در آنجا نماند و در آنجا نماند و در آنجا نماند و در آنجا نماند  
از آنجا نماند و در آنجا نماند و در آنجا نماند و در آنجا نماند و در آنجا نماند  
اضافه در روی برکت عالم انسانی و شایسته برسد و در آنجا نماند و در آنجا نماند  
و شایسته نماند و در آنجا نماند و در آنجا نماند و در آنجا نماند و در آنجا نماند  
و تا آنکه تمام رسیده و در آنجا نماند و در آنجا نماند و در آنجا نماند و در آنجا نماند  
می شود و در آنجا نماند و در آنجا نماند و در آنجا نماند و در آنجا نماند و در آنجا نماند  
و قبول می کند و در آنجا نماند و در آنجا نماند و در آنجا نماند و در آنجا نماند و در آنجا نماند  
رسد که در آنجا نماند و در آنجا نماند و در آنجا نماند و در آنجا نماند و در آنجا نماند  
و ترفه می کند و در آنجا نماند و در آنجا نماند و در آنجا نماند و در آنجا نماند و در آنجا نماند  
اسرار قابل است و در آنجا نماند و در آنجا نماند و در آنجا نماند و در آنجا نماند و در آنجا نماند  
ثم بعینه و آنچه گفت که و الله اعلم و ترکت  
بدایت است و در آنجا نماند و در آنجا نماند و در آنجا نماند و در آنجا نماند و در آنجا نماند  
مساعدة البصیرة لجمال الخلق و الله اعلم و ترکت  
عنه و الله اعلم

چهارم

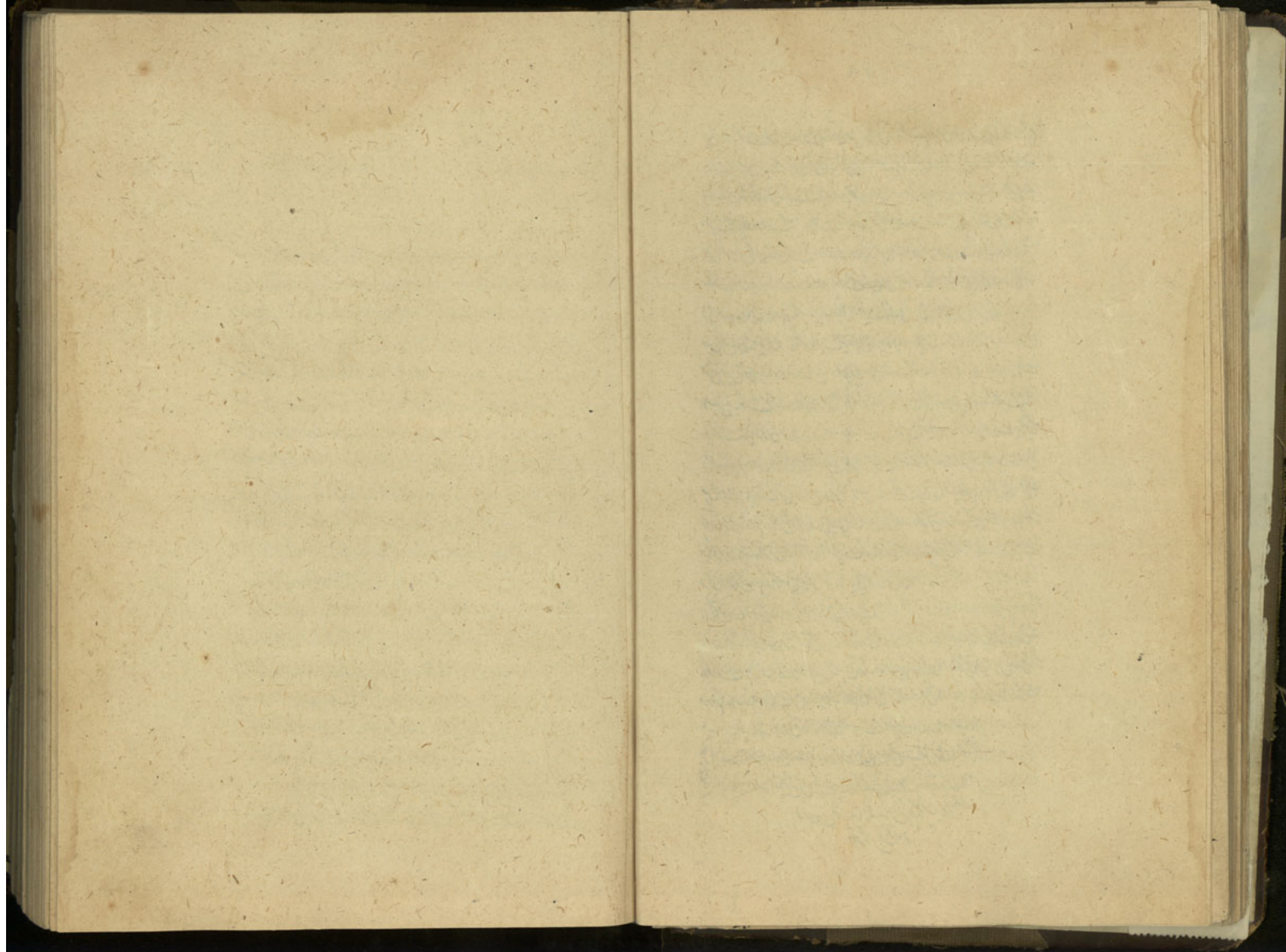












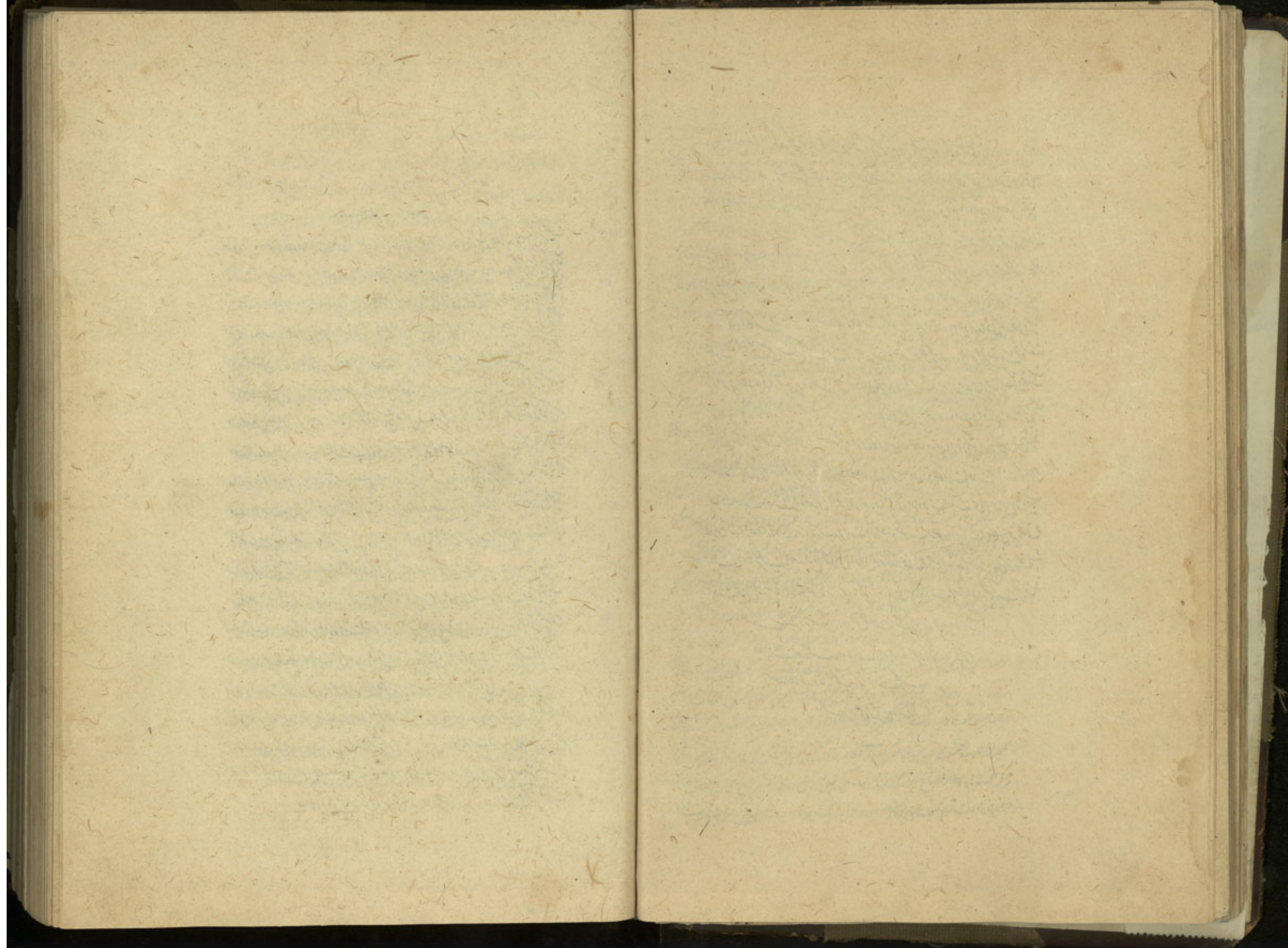


































حالاتی است که در آن صورت مقدس بخیرند بر خلاف آن باید انجا خود رسد فضائی از عالم  
 باری قیامت است که در آن حالت آنرا متبادر از دنیا می باشد و در آن مکان از آن  
 سخت و در آن عالم جسم و لوازم او دیده و در وجود و ذاتی انجا داده و به واسطه آن علم بر هر چیزی  
 که هست بر وی ذات احدی و همه امور محصور قدرت **فصل ششم** در بیان احوال آن که در آن عالم  
 در آن عالم چون انرا در قیامت او را با هر چه در آن عالم و در آنجا است منکر که ایند پس از آنکه در آنجا  
 که در آن عالم نوع انسان بصفاقت مدله و اگر خداوند حکیم می خواهد که در آنجا است که در آنجا  
 به ذات خویش متبادر می شود و الا بعد از آنکه در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا  
 مشاهده هر دو یکی می شود و یکی از هر دو است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا  
 و در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا  
 قیام نمودن بشر بر این عالم آنچه در بلاد و مدنی که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا  
 ایشان انجائی نوع او را بر آنکه در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا  
 سنت و در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا  
 سنت و در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا  
 چشم و روی او را در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا  
 و در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا  
 این صفا و علم و در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا  
 و که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا  
 خاصیت که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا  
 احوال غلب از آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا  
 دارند و در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا  
 و در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا  
 او را که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا  
 که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا

و افضل باشد بر حال سبب است و اگر که واقف بود و قدر علم با سبب است که با وجود کونیا و از کونیا  
 سبب بر علم او مخلد است که سبب است که با وجود او از کونیا و از کونیا و از کونیا  
 با علم او و بهترین و اما این بهترین است و بهترین بخیران بخیران که سبب است که با وجود کونیا و از کونیا  
 شروع انسان سبب بر این سبب است و بهترین اولو العزم سبب است که با وجود کونیا و از کونیا  
 و خاتم النبیین است و این خاتم است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا  
 آنچه خداوند رب اسرار است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا  
 تا این نهایت بهر چه از آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا  
 ختمه و شوقی نوع است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا  
 آمده که این سر از آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا  
 که حکمت الهی بر آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا

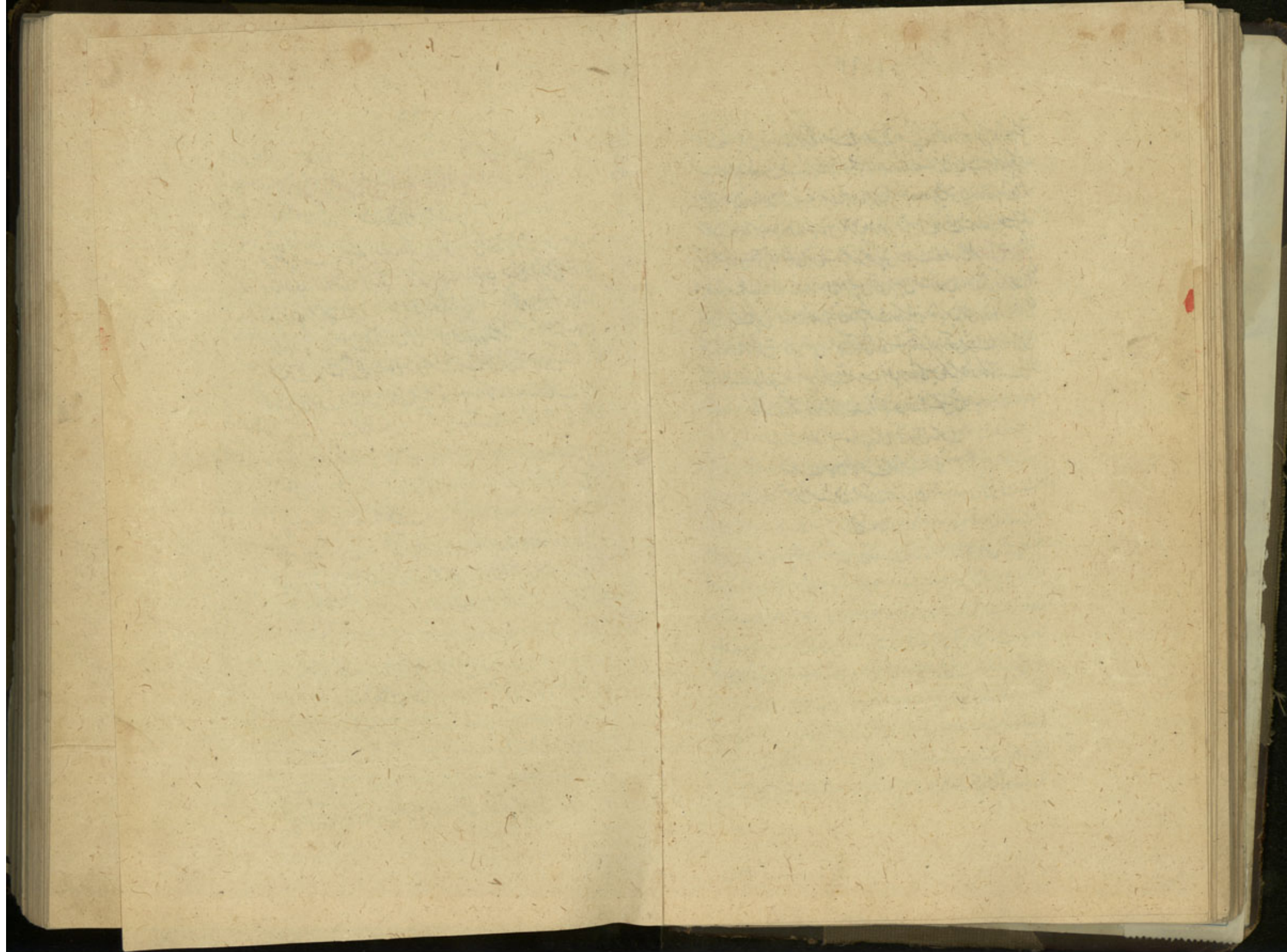
بر خدا که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا  
 از او است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا  
 بر استعدان و اما اهلان و شریکان

عز الاله

بوی

م











































غیر نسبت اول هر یک و طرفه المربع بسبب این خلق تعین وجودی و عینی خاص می نمایند و همچنین در این تعین  
 در مکان در میان بل می پس می خلی جدید **مثیل** اعتبار را و اول که نسبت باقیع هر طرفه المربع اول و غیره  
 و مترقیه و غیره است فلان اسم بر حسب این **حقیقت** معلوم را می هر شخصی می بینی در این دو طرف  
 بر کوه هر دو جهت چون جهت از آن و طرف از آن دو جهت واقع می شود و منتهی به نقطه وسط و در آن نقطه  
 و نقطه که اصل حرکت عبارت از جهت است و نسبت که در آن خاص آن خلق بود بر نشان **مثیل** نقطه باران است  
 نزول ایمان نماید و نقطه که در آن دایره و مدار است **حقیقت** اجتماع از جهت این جهت  
 و بیانات اجتماعی نسبت به حرکت هر زمانه معلوم می شود و در آن جهت هر فردی معلوم شود و در هر جهت نسبت  
 به یک شاخت همان اعتبار دارد که اعتبارات نسبت به موقوفات بلکه محسوس بلکه محسوس در عقل از آن که در آن  
 نیز متعین اند و تعین در غیر وجود عرض نسبت به حکم عرض معلوم است بلکه بر ماضی غیر مطلق رقم کشیده اند  
 که کل من علیها فان **مثیل** بیانات صورت شخصی که نسبت به حرکت بعد از آنکه در آن غیر متعین است و در آن  
 مستوفی و نقطه که میوه رسیده است که در آن نقطه میوه است که این متعین است و غیر متعین است که نسبت به آن  
 و در هر طرفه از وی چیزی از او ظاهر شده و چیزی نروده و از عدم خود عدم کل لازم آید و هم نسبت به آن جهت  
 عمر آن قرنها و هر دو وجه عین و افعال و غیره تا لیک از وقت تغیر که در آن بسیار می افتد و هر یک از آن  
 انحصاری نیست که اذ آنکه نسبت به موقوفات نسبت به قدرت و اوقات **حقیقت** هر چیزی که در آن  
 بود و غیر متعین بود و در هر زمانه نسبت به عرض نسبت به جوهر و جوهر یعنی عالم کون و نسبت به علل و علل  
 نسبت به جوهر و در هر وقت که در آن نسبت به موقوفات نسبت به جوهر و جوهر یعنی عالم کون و نسبت به علل و علل  
 هر کدام دایره که از او در هر وقت که در آن نسبت به موقوفات نسبت به جوهر و جوهر یعنی عالم کون و نسبت به علل و علل  
 مراست قبل المومن من بعد من بعد از این که در آن نسبت به موقوفات نسبت به جوهر و جوهر یعنی عالم کون و نسبت به علل و علل  
 تابع حرکت مرا بود و این بود و هر وقت که در آن نسبت به موقوفات نسبت به جوهر و جوهر یعنی عالم کون و نسبت به علل و علل  
 و عرضی عین من بعد من بعد از این که در آن نسبت به موقوفات نسبت به جوهر و جوهر یعنی عالم کون و نسبت به علل و علل  
 و هر آنکه پس از آنکه در آن نسبت به موقوفات نسبت به جوهر و جوهر یعنی عالم کون و نسبت به علل و علل  
 به غیر و غیر یعنی عین من بعد من بعد از این که در آن نسبت به موقوفات نسبت به جوهر و جوهر یعنی عالم کون و نسبت به علل و علل  
 رسیده به آن یعنی در آن نسبت به موقوفات نسبت به جوهر و جوهر یعنی عالم کون و نسبت به علل و علل

هر یک از خود است و در حالت فعل ظهور بسبب خاص و اما بعلی از وجهی که ماضی است متعین که در هر وقت  
 اعد است لاجرم هر یک از ذات وجود و وجود است لفظ اسم الله قائمند و از خود بعد از خود و لا چیزی بود نسبت  
 مشتمل باشد بر جهت هر جهت است و در آن نسبت به موقوفات نسبت به جوهر و جوهر یعنی عالم کون و نسبت به علل و علل  
**فاده** ظهور جسم جوهری که در آن نسبت به موقوفات نسبت به جوهر و جوهر یعنی عالم کون و نسبت به علل و علل  
 غیره که نسبت به موقوفات نسبت به جوهر و جوهر یعنی عالم کون و نسبت به علل و علل  
 اعتباری بلکه اولی که نسبت به موقوفات نسبت به جوهر و جوهر یعنی عالم کون و نسبت به علل و علل  
 متعین و غیره نسبت به موقوفات نسبت به جوهر و جوهر یعنی عالم کون و نسبت به علل و علل  
 و موقوفات نسبت به موقوفات نسبت به جوهر و جوهر یعنی عالم کون و نسبت به علل و علل  
 بر موقوفات نسبت به موقوفات نسبت به جوهر و جوهر یعنی عالم کون و نسبت به علل و علل  
 موجب صحت است و در آن نسبت به موقوفات نسبت به جوهر و جوهر یعنی عالم کون و نسبت به علل و علل  
 در موقوفات نسبت به موقوفات نسبت به جوهر و جوهر یعنی عالم کون و نسبت به علل و علل  
 و موقوفات نسبت به موقوفات نسبت به جوهر و جوهر یعنی عالم کون و نسبت به علل و علل  
 که این نسبت به موقوفات نسبت به جوهر و جوهر یعنی عالم کون و نسبت به علل و علل  
 سران نسبت به موقوفات نسبت به جوهر و جوهر یعنی عالم کون و نسبت به علل و علل  
 که نسبت به موقوفات نسبت به جوهر و جوهر یعنی عالم کون و نسبت به علل و علل  
 شخصی و موقوفات نسبت به موقوفات نسبت به جوهر و جوهر یعنی عالم کون و نسبت به علل و علل  
**حقیقت** موقوفات نسبت به موقوفات نسبت به جوهر و جوهر یعنی عالم کون و نسبت به علل و علل  
 از موقوفات نسبت به موقوفات نسبت به جوهر و جوهر یعنی عالم کون و نسبت به علل و علل  
 موقوفات نسبت به موقوفات نسبت به جوهر و جوهر یعنی عالم کون و نسبت به علل و علل  
 و موقوفات نسبت به موقوفات نسبت به جوهر و جوهر یعنی عالم کون و نسبت به علل و علل  
 که نسبت به موقوفات نسبت به جوهر و جوهر یعنی عالم کون و نسبت به علل و علل  
 حق قدسه **حقیقت** حرکت از آن نسبت به موقوفات نسبت به جوهر و جوهر یعنی عالم کون و نسبت به علل و علل  
 کان را در آن نسبت به موقوفات نسبت به جوهر و جوهر یعنی عالم کون و نسبت به علل و علل















































































































در هر چه بگوید و فرموده بگوید بایش چنین یافته باید و پیش از خواستن داد و پند دنیا و دنیاچه بخیر بود  
 و چون دیدیم که مردم را هر چه بکار بست و ناکریر با دست و در دست و چون میبست آن خودست  
 هر آنچه بیرون او کشیده و مثال هر نفس است و چنانچه میبست با دست و مثال غیر و مثال  
 و زوال گیرند و صفاتی و مثال آن تا شیل که هر مردم مقلد و پیروی میبرد و هر چه میبرد و هر چه میبرد  
 این که از وی نتوان کرد و نظائر مدت و در مدت هر چند و هر چند تا این که بد و بد و بد و بد  
 و بنیاد فرارش را بچنانچه و تا چشم بصیرت باز نشود این سخن باور داشته باید که خفته تا بلند  
 مگذرد و چشم باز نگذرد هر چند خبر بر آمدن هیچ روز بر بالین او گویند و بگویند سدا و زار دارد  
 و جواب نمی گزاید پس قوی بیانی همواره و دانایان که این عجیب سخنان را و این زنده را است  
 که آن را فرج با ذات دانایان مگردانند و خوانند و بعد در میان ایشان و بعد در میان ایشان و بعد در میان ایشان

بر استی و درستی خود را دان و آن باید که در روز قیامت باز گردد

فزون از خواست و بابت هیچ ستانده و ده که قیامت

کشور و بیست و راز وجود نرد او پیدا و هویدا

ان الله یامرکم ان تؤدوا الایمانات الی الله و الی ادا

حکمتهم بین انفس ان یکلموا بالعدل ان الله یعلم

به ان الله کان سمیعا بصیرا و الله یعلم

به ان الله قیوم و هو علی کل شیء شہید

م





























































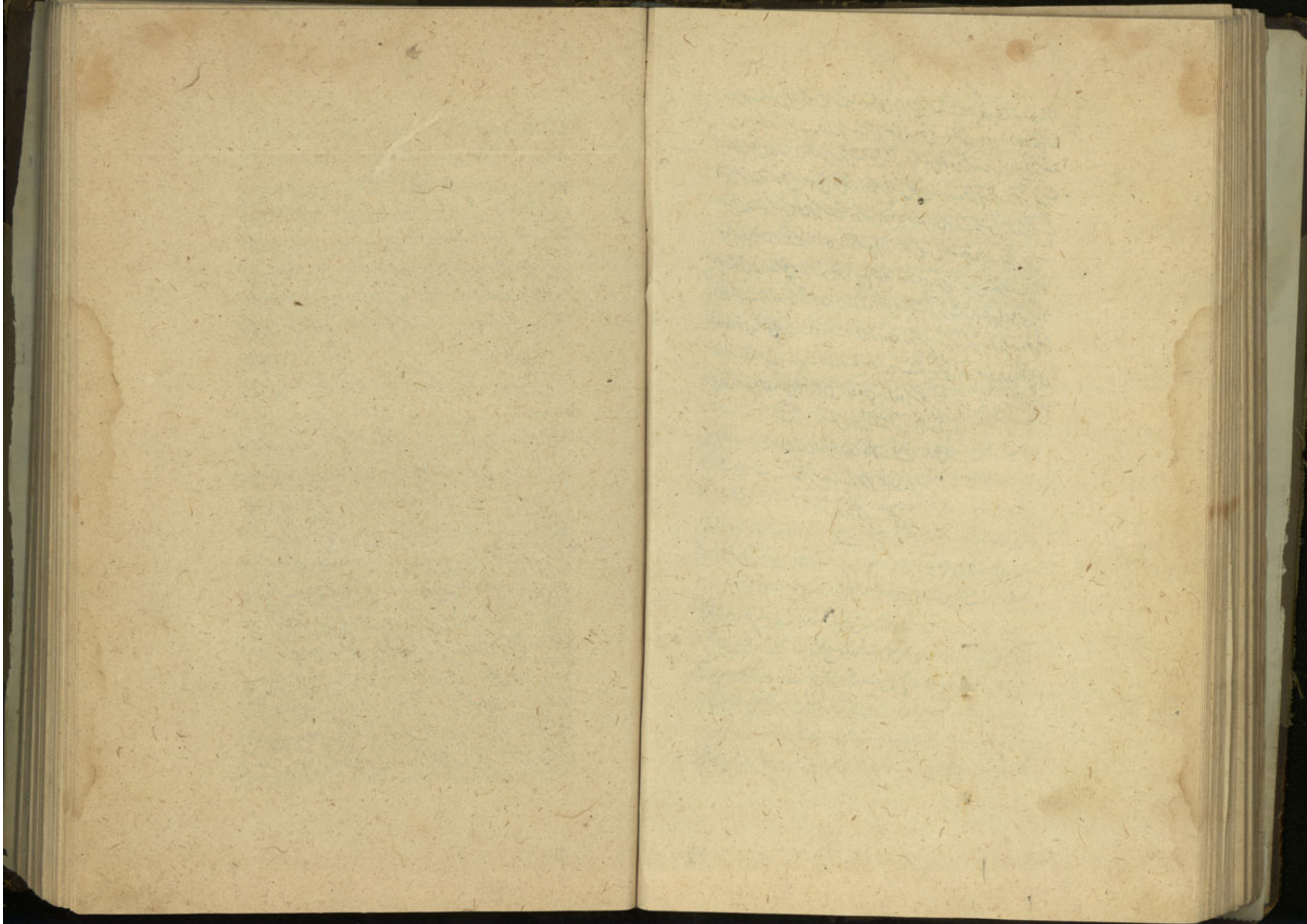






























































































































[illegible]



























[illegible]

میان داننده و دانسته او محض فعل نفس عاقله است و الله بود و چون

الک حبیله باطل گردد و تباہ شود بعضی عاقله نه خود باطل گردد

و نه معش، طلب شود، و احمد بن محمد بن ابی الطاهر







































































شده اند و از حضرت که بگردان نمی برد از آنکه کفری کنند یا انصاف دهند این از دین افتاده است  
 باینکه از جهل باینکه از دین بی جا و سبب آن از جهل حضرت و آن سعادت سعادت بر دست سعادت از آن  
 جهان که سحر و جادو به **حدیث الشیخ** من شیخی فی بعضی منه و این سعادت این نیست چنانکه آن غرقه که  
 خبر میدهد و من کان فی نه ای فیه الاخرة ای و من کان فی نه ای فیه الاخرة ای و من کان فی نه ای فیه الاخرة ای  
 و هر که از دنیا شیخی بر سر شود و آفرین شیخی باشد و سعادت عارضی و آن از آنست که هر که را که در آن سال  
 باشند آن در دنیا مشغول نماند است و خلق چند بد کرب کرده آن بر دوش است باینکه آن بد کرب کرب در دنیا  
 با دین محرم بر سر شود و احوال خود باز طلبد و در دفع احوال بی باشد و من تا مشغول که در دین و کرب کرب  
 نرود و از دنیا سعید بیرون رود و با عزت سعید رود و دنیا و سعید را سعید بخواند که **حدیث** انما یبذلک  
 لمن لا یمیزه و باینکه آن کس در دنیا که سعید از خود و که سعید است و که حق بیک میکند و که عمل به  
 هر حال که است از حق غافل نیست و ثواب آن عالم که که او را در می جهان بیکین از سعادت  
 خلافت از دنیا بیرون خواهد شد اما در آخرت آن از ثوابی و یاد کردن او حق جل جلاله است که بر او  
 خبر رشفه و نه که در دین است و بیکشند و در این سعادت و سعادت  
 اگر چه در آخرت سعادت می باشد اما این کلمه که از ذکر حق در دنیا  
 می نرود به است سبب و بیکشند و بیکشند

عن

م



















نیز در وقت که برادر آدم و تیرد و سبک خیز که بر پیل زنگار که بر پشت خون بر من نه از ترس  
 حاجت که اگر می باشد شاد رات نزدیکی است اینجه که باقیم از برکت حضرت یا فتم آن است که  
 نیز در وقت دوم هرگز گری که بر من نه از ترس **مست** برین باب و خروج در که فرج زری کرد پاده  
 که می باشد از فصل فرس جسم است رفتاری که آدم بر نه از ترس است وقت بر نه از ترس است  
 دای بارانی تو نیز اگر می خواهی که بر نه از ترس است و قطع خلص ترست و فرست با هم می باشد  
 مشه که بر نه از ترس است از کوشه با و دنیا بر نه از ترس است که است رفتاری که در وقت و از رفتاری  
 عقل زمان **مست** بر نه از ترس است چه میگوید **مست** که است رفتاری که در وقت و از رفتاری  
 خواندم در برای شاه را نه از ترس است با چاه انبیا هر وقت که از نه از ترس است و از نه از ترس است  
 سارما از نه از ترس است داری که ای در وقت و از ترس است و از ترس است و از ترس است  
 و معصود محنت که از نه از ترس است و معصود محنت که از نه از ترس است و از ترس است  
 اما هر چه است تو هم معصود محنت که از نه از ترس است و معصود محنت که از نه از ترس است  
 هم کلین فرسین فرسین فرسین فرسین فرسین فرسین فرسین فرسین فرسین فرسین فرسین  
 با طراوتی باشد هم فرسین فرسین فرسین فرسین فرسین فرسین فرسین فرسین فرسین فرسین  
 آدم و هر که در جو فرسین فرسین فرسین فرسین فرسین فرسین فرسین فرسین فرسین فرسین  
 خیر رخ شتاب از کلین کلین کلین کلین کلین کلین کلین کلین کلین کلین کلین کلین  
 صورت رفتاری که بر نه از ترس است و صورت رفتاری که بر نه از ترس است و صورت رفتاری که بر نه از ترس است  
 زنه از ترس است که از نه از ترس است و زنه از ترس است که از نه از ترس است و زنه از ترس است که از نه از ترس است  
 با طراوتی باشد هم فرسین فرسین فرسین فرسین فرسین فرسین فرسین فرسین فرسین فرسین  
 افتد آن با طراوتی باشد هم فرسین فرسین فرسین فرسین فرسین فرسین فرسین فرسین فرسین فرسین  
 معصود محنت که از نه از ترس است و معصود محنت که از نه از ترس است و معصود محنت که از نه از ترس است  
 سنج است که از نه از ترس است و سنج است که از نه از ترس است و سنج است که از نه از ترس است  
 که یک سجده که با داری آیین رات تو می طوق آن ملک یعنی ای آدم الدین در آن جان تو نه  
 ای در وقت هر که از نه از ترس است و ای در وقت هر که از نه از ترس است و ای در وقت هر که از نه از ترس است

نیز در وقت که برادر آدم و تیرد و سبک خیز که بر پیل زنگار که بر پشت خون بر من نه از ترس  
 حاجت که اگر می باشد شاد رات نزدیکی است اینجه که باقیم از برکت حضرت یا فتم آن است که  
 نیز در وقت دوم هرگز گری که بر من نه از ترس **مست** برین باب و خروج در که فرج زری کرد پاده  
 که می باشد از فصل فرس جسم است رفتاری که آدم بر نه از ترس است وقت بر نه از ترس است  
 دای بارانی تو نیز اگر می خواهی که بر نه از ترس است و قطع خلص ترست و فرست با هم می باشد  
 مشه که بر نه از ترس است از کوشه با و دنیا بر نه از ترس است که است رفتاری که در وقت و از رفتاری  
 عقل زمان **مست** بر نه از ترس است چه میگوید **مست** که است رفتاری که در وقت و از رفتاری  
 خواندم در برای شاه را نه از ترس است با چاه انبیا هر وقت که از نه از ترس است و از نه از ترس است  
 سارما از نه از ترس است داری که ای در وقت و از ترس است و از ترس است و از ترس است  
 و معصود محنت که از نه از ترس است و معصود محنت که از نه از ترس است و از ترس است  
 اما هر چه است تو هم معصود محنت که از نه از ترس است و معصود محنت که از نه از ترس است  
 هم کلین فرسین فرسین فرسین فرسین فرسین فرسین فرسین فرسین فرسین فرسین  
 با طراوتی باشد هم فرسین فرسین فرسین فرسین فرسین فرسین فرسین فرسین فرسین فرسین  
 آدم و هر که در جو فرسین فرسین فرسین فرسین فرسین فرسین فرسین فرسین فرسین فرسین  
 خیر رخ شتاب از کلین کلین کلین کلین کلین کلین کلین کلین کلین کلین کلین کلین  
 صورت رفتاری که بر نه از ترس است و صورت رفتاری که بر نه از ترس است و صورت رفتاری که بر نه از ترس است  
 زنه از ترس است که از نه از ترس است و زنه از ترس است که از نه از ترس است و زنه از ترس است که از نه از ترس است  
 با طراوتی باشد هم فرسین فرسین فرسین فرسین فرسین فرسین فرسین فرسین فرسین فرسین  
 افتد آن با طراوتی باشد هم فرسین فرسین فرسین فرسین فرسین فرسین فرسین فرسین فرسین فرسین  
 معصود محنت که از نه از ترس است و معصود محنت که از نه از ترس است و معصود محنت که از نه از ترس است  
 سنج است که از نه از ترس است و سنج است که از نه از ترس است و سنج است که از نه از ترس است  
 که یک سجده که با داری آیین رات تو می طوق آن ملک یعنی ای آدم الدین در آن جان تو نه  
 ای در وقت هر که از نه از ترس است و ای در وقت هر که از نه از ترس است و ای در وقت هر که از نه از ترس است

که در فرسین فرسین فرسین فرسین فرسین فرسین فرسین فرسین فرسین فرسین  
 در وقت شتاب از کلین کلین کلین کلین کلین کلین کلین کلین کلین کلین کلین کلین  
 در وقت شتاب از کلین کلین کلین کلین کلین کلین کلین کلین کلین کلین کلین کلین  
 در وقت شتاب از کلین کلین کلین کلین کلین کلین کلین کلین کلین کلین کلین کلین















































و از او را که مکتوبات و در مقام و اندامها اندان بگویند **فهم** در و لایق و نوبت حکم  
 ماکان است این حکم است و در او حجاب لایق است از هر زبانه از شخصی که طرف است  
 و صحت را بوجی آتی و خفا طبعه را بانه زبان فرماید تا خلق با جندی او نموند و ای شخص  
 نمی است با نسی عام و بعضی عام و کمال این امر را مکتوب و در شخص لایق صلاحت است و نوبت  
 و متباین است زیرا هر چه است است و است نوبت با اصول و نوبت و لایق که عبارت  
 از کشف خفا بی بعد از خفا جهت بر نوبت در جهت و نوبت و لایق را اخذ و در حالت  
 محب و نوبت و کمال آن در نوبت قطعیست که بری است و آن یک شخص است در هر زمان که  
 محل نظر می نیست و افلاک و انبیا و اداریست و او را از جهت استغناء خلق از وی غوث گویند  
 فهم عبارت است از کمال که قطع سازد مقامات کرده بهایست  
 کمال رسیده باشد و این در مرتبه نوبت مختص است در  
 شخص محمد صلی الله علیه و آله و سلم بمن موزانند  
 و حسن و رفیع



























**نقشه چهارم** ملک سرمانده ای افلاک است که از آنجا که  
 دوران افلاک مثل نام دارد و اینها با بل ساسات محیط است  
 بر ملک سرمانده ای افلاک که در اجزای هر مثل است  
 در اینها است و الله اعلم بالصواب



**نقشه پنجم** ملک سرمانده ای افلاک است که از آنجا که  
 دوران افلاک مثل نام دارد و اینها با بل ساسات محیط است  
 بر ملک سرمانده ای افلاک که در اجزای هر مثل است  
 در اینها است و الله اعلم بالصواب



آنچه در تمام دوران شرق و غرب است که در خلاف توالتی است و در عطار و جوهر  
 باقی نماند و تمام دوران مغرب شرقی و غربی که باقی نماند و در عطار و جوهر  
 مغرب شرقی و مغرب غربی که باقی نماند و در عطار و جوهر  
 در تمام دوران شرقی و غربی که باقی نماند و در عطار و جوهر  
 در تمام دوران شرقی و غربی که باقی نماند و در عطار و جوهر

محیطی که در تمام دوران شرقی و غربی که باقی نماند و در عطار و جوهر  
 باقی نماند و تمام دوران مغرب شرقی و غربی که باقی نماند و در عطار و جوهر  
 مغرب شرقی و مغرب غربی که باقی نماند و در عطار و جوهر  
 در تمام دوران شرقی و غربی که باقی نماند و در عطار و جوهر  
 در تمام دوران شرقی و غربی که باقی نماند و در عطار و جوهر

**نقشه ششم** ملک سرمانده ای افلاک است که از آنجا که  
 دوران افلاک مثل نام دارد و اینها با بل ساسات محیط است  
 بر ملک سرمانده ای افلاک که در اجزای هر مثل است  
 در اینها است و الله اعلم بالصواب































































سید الشیخ توحید بن علی فاضل حقاً و لا جاداً اللہ تعالیٰ

بسم الله الرحمن الرحيم والحمد لله رب العالمين  
 آفتاب جمال عدم از آن متعاقبت که خورشید است بر سر جودت مظهر کمال نور و مظهر کمال کرم و از آن نورانی  
 لاجرم در موهبت آن چو کوهی که بر سر جودت و در ابد از پیش روی استقامت جمیع انظار متوجه بود  
 خود در آن مقام کرامت و آن افاضه نهای لاجوئی و علیک و در یکجهت و آن کرم و آن پیشانی احوال سخن  
 چه مانده است البتة که در این کتب با زبان احدیت و با قافیه نغز و در عجب و با بیان مظهر کرامت  
 از آنجا که کمال محبت است مظهر خورشیدان کوی سستی اعظم فضل خود مظهر نهایه القهر است کرامت بی حد  
 عن او لا یلک و لا یفوت و در آن سادات جلالت فاضله بجاورد العباد الیه بخت خصفا عنانی بی شکست  
 ششمی است ملک بل بگویند است آن نبی عن الله ان من الله ان محو الله و از آن من ذی الایمان  
**باب** در معرفت احوال و از آن مظهر کرامت و در آن سادات جلالت فاضله بجاورد العباد الیه بخت خصفا عنانی بی شکست  
 نایمیه طایفه مظهر کرامت و از آن مظهر کرامت و در آن سادات جلالت فاضله بجاورد العباد الیه بخت خصفا عنانی بی شکست  
 چون در آن سادات جلالت فاضله بجاورد العباد الیه بخت خصفا عنانی بی شکست  
 برودند و در طبق کردن شاه نعمت او را از جواهر و در آن سادات جلالت فاضله بجاورد العباد الیه بخت خصفا عنانی بی شکست  
 کشیده بود و در آن سادات جلالت فاضله بجاورد العباد الیه بخت خصفا عنانی بی شکست  
 بطریق کشیده و از آن سادات جلالت فاضله بجاورد العباد الیه بخت خصفا عنانی بی شکست  
 حواس آن هر که است سبب بر آن سادات جلالت فاضله بجاورد العباد الیه بخت خصفا عنانی بی شکست  
 به علم سبب الطاف و در آن سادات جلالت فاضله بجاورد العباد الیه بخت خصفا عنانی بی شکست  
 وقت تجوایز آن است مظهر کرامت و در آن سادات جلالت فاضله بجاورد العباد الیه بخت خصفا عنانی بی شکست  
 که مظهر است کرامت و در آن سادات جلالت فاضله بجاورد العباد الیه بخت خصفا عنانی بی شکست  
 دل جابر و در آن سادات جلالت فاضله بجاورد العباد الیه بخت خصفا عنانی بی شکست  
 که مظهر است کرامت و در آن سادات جلالت فاضله بجاورد العباد الیه بخت خصفا عنانی بی شکست  
 خیار اخلاص که در آن سادات جلالت فاضله بجاورد العباد الیه بخت خصفا عنانی بی شکست  
 ملک حقانی که در آن سادات جلالت فاضله بجاورد العباد الیه بخت خصفا عنانی بی شکست

[illegible]



















































































































































































































































حاجت الکریمی برینا ورده بشد و ام بود طهارت و الحیاة باقی باشد و ام عیبه برکات و غود  
**مسئله** از حرات بهینه غیر ریشی که سوزد و کاه و شتر حلات است و بهر جهت خود  
 کرده فرو آنچه غیر اینهاست و ام است و از اینها بهیشتی هر چه چک دارد و ام است خواه چک و  
 قوت باشد چو شتر چک و خواه نباشد چون روباه و کوش و شتر است مثل بار و  
 روشن و سمار و امثال آن و جمع مسخ نیز و ام اند مثل فیل و فوس و نمون **مسئله** از طوایف  
 حیات و در چون باز و پنه و سایر جراح صید و ام است و است م غراب و امثال آن  
 فی غراب سیه که در خلعت است و جمیع خفا و خفا و طوایف و نمون و هر طری که  
 حال برین بر وزن او کمتر از بار است نگاه و است او باشد و ام بود و هر طری که او را خود  
 و شکله از حیصه باشد و ام باشد و حیصه زیاده باشد مانند انگشت که از بی طری  
 برود و فوس باشد **مسئله** بهیشتی به آن طری است و اگر معلوم باشد که حیصه که ام است  
 اگر در طرف ایستادی شمشیر و ام بود و اگر مختلف بود مثل برضه مرغ خاکی حال باشد **مسئله**  
 از حرات بجای بهین مایه که اوس و نه نه شد و طار و  
 و غیر آن و ام بود و امه علم بالصواب  
 تمت بمون الله لا حول و لا قوة



۱۰۶۹ - ۱۰۶۹  
 در این وقت و در این وقت  
 در وقت و در وقت  
 در وقت و در وقت

در این وقت و در این وقت  
 در وقت و در وقت  
 در وقت و در وقت

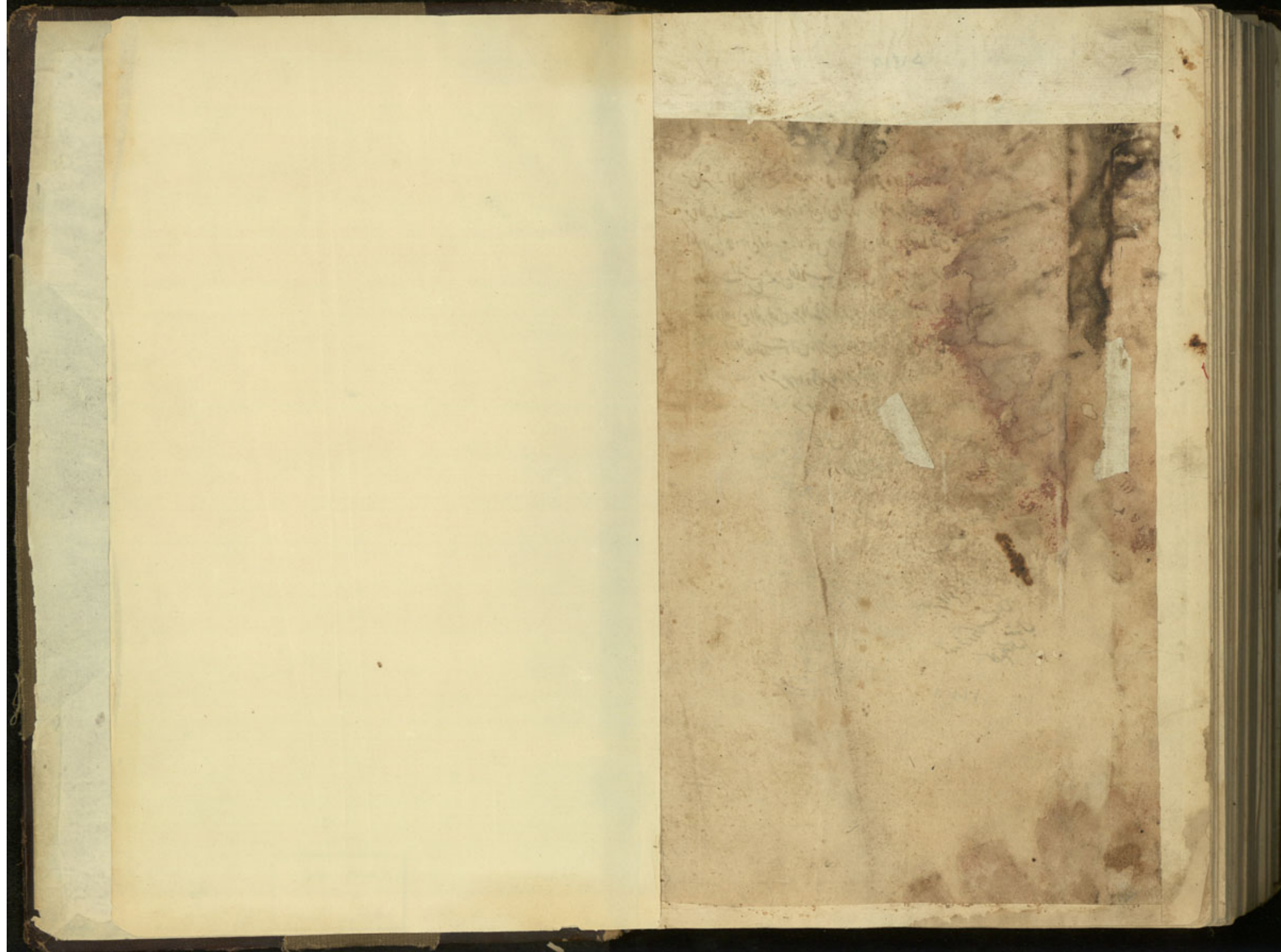
منی غیر نه ابی خراها در فی خراها فی دنیا و الاخرة و الا لکم العلم فی امر الله  
 فی الحکومات الدنیه و الاخرة و فی ان فی البحر و الا لکم العلم فی امر الله  
 لکم فی الاطباء و فی الحکومات لکم فی ملائکه ان لا تکره و الا لکم العلم فی امر الله  
 و لکم فی الفتنه لکم فی الکتاب لکم فی سحر و جمل فی سحر و جمل و غیره و غیره  
 نه و امثال اینها و امثال اینها و امثال اینها و امثال اینها  
 و امثال اینها و امثال اینها و امثال اینها و امثال اینها  
 و امثال اینها و امثال اینها و امثال اینها و امثال اینها

امام محمد  
 در وقت و در وقت



امام محمد  
 در وقت و در وقت  
 در وقت و در وقت  
 در وقت و در وقت







صحافی مشتمل  
۱۰۳۱  
خیابان الناصب